

موضوعیت و طریقت مقوله قدرت در سیاست اسلامی

قدرت، ابزار لازم اولیاست

■ مفهوم قدرت در سیاست مدرن

تحلیل
متحسّن مطلق

«قدرت» را می‌توان از مهم‌ترین مفاهیم در علوم سیاسی برشمرد. قدرت در تعاریف رایج به توانمندی اطلاق می‌شود که فرد یا نهاد سیاسی، در روابط خود با سایر افراد یا نهادها به کار می‌بندد. ریچون آرون از جمله نظر به پردازان علوم سیاسی، قدرت را «توانمندی برای عمل ساختن یا نابود کردن» برمی‌شمرد و معتقد است «وقتی افراد قدرت خود را در رابطه با دیگران اعمال کردند، مفهوم واقعی سیاسی به این مفهوم می‌دهند». برتراند راسل نیز در تعریف خود از مقوله قدرت آن را توانمندی و بهره‌گیری از امکانات می‌داند که در اختیار فرد یا نهاد سیاسی قرار دارد و از این رو قدرت را مفهومی کمی و قابل برشمردن تلقی می‌کند.

در این نوع تعاریف، قدرت در واقع به عنوان توانمندی ابزاری در نظر گرفته می‌شود. این در حالی است که دسته دیگری از تعریف‌ها، قدرت را به جای ابزار و امکانات، «تأثیرگذاری روابط» می‌دانند. به عنوان مثال مورگنتا در تعریف قدرت آن را «کنترل انسان بر اذهان و اعمال مردم دیگر» دانسته و قدرت سیاسی را «روابط درونی و روانی میان اعمال‌کننده و اعمال‌شونده آن» برمی‌شمرد.

در صورتی که بخواهیم هر دو نگرش و دیدگاه را مدنظر داشته باشیم، می‌توانیم با تلفیق دو نگرش قدرت را «رابطه‌ای روانی که سبب عملی شدن خواست عده‌ای توسط عده‌ای دیگر شده و در آن امکانات بالقوه و استعدادها برای تداوم این رابطه به کار رفته» برشمریم. به منظور تعریف دقیق‌تر مفهوم قدرت، می‌توان آن را با دو مفهوم مشابه «زور» و «نفوذ» مقایسه کرد و تفاوت عمده میان قدرت و زور در اعمال خشونت مادی و جسمی دانست. به این معنی که در زورورزی طرف تأثیرگذار، خواست خود را همراه با اعمال خشونت برآورده می‌سازد. طبیعاً کسی که زور روی او اعمال می‌شود تمایل یا علاقه‌ای به اجرای خواسته‌های طرف زورگو ندارد بلکه اگر توان یاری‌اش کند مقابل خواسته‌های وی تسلیم نخواهد شد. جازدن مفهوم قدرت با زور یکی از اشتباهاتی است که گاه در نظرات و آرای عمومی شکل می‌گیرد. مورگنتا در همین خصوص می‌نویسد: «جرای عملی خشونت جسمی به جای روابط میان دو ذهن، که اساس قدرت سیاسی است، می‌نشدند

و رابطه جسمی میان دو بدن که یکی از آنها قوت دارد دیگری را تحت سلطه قرار دهد برقرار می‌شود». در مقابل واژه «نفوذ» قرار دارد که مشابه واژه قدرت فرد را به عمل یا کاری وادار می‌سازد به‌گونه‌ای که احساس نمی‌کند وادار شده است. غالباً در فرایند نفوذ، صاحب نفوذ از ابزار مادی برخوردار نیست و گشته‌ای گزارزده‌های غیرمادی، نفوذپذیری می‌تواند بدون مقاومت به خواست نفوذگرتن نرهندهد. در حالی که در رابطه «قدرت» فرد صاحب قدرت این توانایی را دارد که شخص یا نهاد دیگر را در برابر انجام ندادن خواست خود باخواست کند (برخلاف نفوذ، ضمانت اجرا وجود دارد).

راسل در تعیین محدوده قدرت‌خواهی، به ویژگی‌های شخصیتی انسان‌ها اشاره می‌کند و تمامی انسان‌ها را به صورت برونگرا یا درون‌گرا داردی حدی از میل به قدرت تلقی می‌کند. وی در دسته‌بندی انسان‌ها از حیث میل به قدرت چنین تحلیل می‌کند: «میل به قدرت دو گونه است؛ آشکار در رهبران و پنهان در پیروان آنها. وقتی مردم با میل در رهبران پیروی کنند منظورشان این است که آن گروهی که رهبر در رأس آن قرار دارد، قدرت به دست بیاورد و احساس می‌کنند که پیروزی رهبر پیروزی خود آنهاست. بیشتر مردمان توانایی رهبری و به پیروزی رساندن گروهشان را ندارند بلکه آن‌را از کمالات الهیه سرده‌های را پیدا می‌کنند که به نظر می‌آید از شجاعت و توانایی لازم برای به دست آوردن قدرت بهره‌مند است، حتی در دیانت هم، این تمایل پدیدار می‌شود.»

قدرت تنها در صورتی می‌تواند هم از بعد روانی و هم از بعد امکانات و توانمندی برخوردار شود که رابطه قدرت دارای عنصر «مشروعیت» و «مقبولیت» توأم باشد. در این حالت، شخص قدرت‌دهنده دارای «قدرت امریت» نیز خواهد بود.

■ ماهیت قدرت در اندیشه لیبرال و اسلامی

به نظر می‌رسد مفهوم قدرت در ادبیات متعارف علوم سیاسی غرب با مفهوم نزدیک به معارف اسلامی گرچه مشابهت داشته باشد اما در مبنای دچار تناقضات اساسی هستند. در بسیاری از تعاریف علوم سیاسی، قدرت به عنوان هدف نهایی سیاست در نظر گرفته می‌شود. از جمله مورگنتا معتقد است «قدرت، غایت سیاست است». میشل فوکو نیز در تعریف قدرت آن را الگوی حاکمیت برمی‌شمرد و معتقد است «در جوامع غربی همیشه شکل‌های مختلف مبارزات اقتدار ستیزانه و مخالف با سلطه تنها حمله به این یا آن نهاد قدرت، یا گروه، یا طبقه است اما هنگامی که طبقه غالب سقوط کرده و شورشگران قدرت یافتند، باز همان شیوه‌های کسب قدرت طبقه سقوط کرده را ادامه خواهند داد.»

در برداشت متعارف از مفهوم قدرت در اندیشه سیاسی مدرن، می‌توان نوعی برتری‌بندی و استعلا را مشاهده کرد و به تعبیر شهریار زرشان: «مفهوم مدرن قدرت از نسبت استکباری بشر مدرن با عالم و با خود و با دیگران پدید آمده است و جوهری استکباری دارد. به دلیل همین ذات استکباری نیز مانع رشد و کمال و اعتلای معنوی وجود آدمی می‌شود. قدرت مدرن نفسانیت مدار و مبتنی بر اعراض از حق است و تجسم این اعراض از حق در خودبنیادی نفسانی آن ظاهر می‌شود.»



طبیعتاً قدرت زمانی که با نفسانیت همراه شد در صورت عدم مراقبت توأمان به عاملی برای فساد نیز تبدیل می‌شود. از همین رو نحوه «تحدید و کنترل قدرت» به یکی از مسائل مهم در حوزه علوم سیاسی تبدیل می‌شود. اخوان کاطمی در مقاله‌ای تحت عنوان «ظهارت بیرونی در نظام‌های سیاسی» می‌نویسد: «قدرت (در مفهوم متعارف غربی) ذاتاً گرایش به طغیان و تعدی دارد و در صورت عدم کنترل و مهار لازم به فساد و افساد می‌انجامد.»

این در حالی است که در تفکر اسلامی اگر قدرت ابزاری برای به دوش گرفتن مسئولیت‌های سنگین نیست هدایت جامعه تلقی شود نه تنها مستعد فساد نیست بلکه پذیرش مسئولیت به خلوص بیشتر و افزایش مهارت مقاله به با نفسانیت به منظور اعمال هدایت عمومی منطبق با خواست الهی می‌انجامد. در تفکر اسلامی مفاهیمی همچون «اقتدار معنوی یا ولایی» از حیث فسادخیزی نسبتی با مفهوم «قدرت مدرن» ندارد چرا که بر خلاف قدرت مدرن در بی استیلا و سیطره‌جویی است و مستقل از مفاهیم متعالی دیگر و به صورت خودبنیاد مطرح شده است.

امام خمینی (ره) در تعریف مفهوم قدرت، نه تنها کسب قدرت را نفی نمی‌کنند بلکه آن‌را از کمالات الهیه برمی‌شمرند: «قدرت خودش یک کمال است؛ خدای تبارک و تعالی است که قادر است.» آن چیزی که در بررسی آن نشان می‌دهد.

مفهوم ولایت بدواً منشأ قدرت را ذات حق تعالی – به عنوان قادر مطلق – برمی‌شمرد و آنگاه که قدرت تغییر در شرایط و نفوس از نسوی خداوند به برگزیدگان وی اعطا و اگذار می‌شود در واقع «ولایت» حضرت حق بر ایشان عرضه شده است. لذا مفهوم ولایت، تکامل یافته مفهوم قدرت در اندیشه اسلامی است که صرفاً به توان نفوذ فیزیکی نیز اشاره ندارد بلکه تصرف در همه ابعاد و شئون حیات بشری را می‌توان از حدود ولایت برشمرد و از همین رو اعمال ولایت در عرصه عمومی و اجتماعی نیز صرفاً منحصر به کسب قدرت ظاهری و جایگاه



در تفکر اسلامی اگر قدرت ابزاری برای به دوش گرفتن مسئولیت‌های سنگین برای هدایت جامعه تلقی شود نه تنها مستعد فساد نیست بلکه پذیرش مسئولیت به خلوص بیشتر و افزایش مهارت مقابله با نفسانیت به منظور اعمال هدایت عمومی منطبق با خواست الهی می‌انجامد. در تفکر اسلامی مفاهیمی همچون «اقتدار معنوی یا ولایی» از حیث فسادخیزی نسبتی با مفهوم «قدرت مدرن» ندارد حکومت نیست.

رهبر انقلاب در توصیف نسبت ولایت و قدرت می‌فرمانند: «این معنی (ولایت) بعد خاصی از مفهوم قدرت سیاسی را در اسلام، روشن می‌کند؛ به این صورت که والی یا حاکم گاه متصدی امور جامعه اسلامی است هر گونه تمایز یا برتری خاصی نسبت به دیگران و اعضای جامعه ندارد و یکی از اعضای جامعه و این تشکیلات انسانی است و با رعایت و اداره‌شوندگان، پیوندی عمیق دارد. لذا ذات و ماهیت مفهوم ولایت در اسلام نمایانگر این است که به متولی امور مسلمین، نه تنها – به دلیل کسب قدرت – هیچ امتیازی نسبت به سایرین تعلق نمی‌گیرد، بلکه وی نیز این را طلب نمی‌کند.»

امام خمینی (ره) نیز در همین راستا قدرت زمامدار در دو هستی است. اینکه دوباره نقل و انتقال تفکر اسلامی را بیشتر حامل مسئولیت برمی‌شمرند تا سلطه: «زاممادری در اسلام یک تکلیف و وظیفه الهی است که یک فرد در مقام حکومت و زمامداری گذشته از وظایفی که بر همه مسلمین واجب است، یک سلسله تکالیف سنگین دیگری نیز بر عهده اوست که باید انجام دهد.»

حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه انگیزه کسب چنین قدرتی را این‌گونه بیان می‌فرماید: «خدایا تو می‌دانی، آنچه را که ما درصدد کسب آنیم، هرگز برای ریاست و سلطنت و کسب شکل دنیوی نیست تا به وسیله آن دنیای پست را به چنگ آوریم، و لکن برای این است که بیان‌های روشن دینت را بنمایانم و ایجاد اصلاح کنیم در شهرهای تو، تا بر تو آن مظلومان از بندگانت در امنیت قرار گیرند، و حدود تعطیل شده را اجرا کنیم تا به واجبات و مستحبات و احکامات عمل شود.»

اعطای قدرت و ولایت امر به شخص حاکم در حکومت اسلامی ناشی از توانایی ذاتی و آمادگی درونی شخصی ولی امر است و مبتنی بر مسئولیتی است که بر عهده عالمان جامعه بوده و عهدی است که خداوند متعال از آنان اخذ کرده است. ■ نیاز «ولی» به قدرت

خواجه نصیر طوسی در تئوری‌هایی که در باب حاکمیت و حکومت عرضه می‌کند، همین دیدگاه را به بررسی می‌گذارد و چنین می‌گوید: «سیاست جامعه و اداره آن نیازمند به وضع شریعت است و شریعت همان برنامه زندگی‌ساز است و این قضیه مستلزم وجود شخصی است که برتر از دیگران باشد و این تمایز به تلاش و کسب کردن نیست و باید عنایتی الهی در حقش شده باشد؛ یعنی الهامی الهی را بهره گرفته باشد، به گونه‌ای که مردم از او تبعیت و پیروی کنند.»

از قضا قدرت داشتن به عنوان یکی از ویژگی‌های اصحاب قدرت قابل برشماری است. چنانچه رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند: «بسی روشن است که حفظ و رعایت هر دو رویه ولایت (اتصال و ارتباط و وابستگی داخلی و جدایی و تأثیرناپذیری و عدم وابستگی خارجی) مستلزم وجود یک قدرت متمركز و مسلط است که در حقیقت واحد تبلور یافته‌ای از همه عناصر مثبت و سازنده اسلام باشد (امام – حاکم اسلامی) و نیز مستلزم آن است که رابط‌های عمیق و نیرومند، همه احاد امت را به شخص حاکم (امام) یعنی محور اساسی فعالیت و نشاط عمومی جامعه پیوند زند و آنان را با او وابسته سازد، و این جاست که بُعد دیگری از ابعاد ولایت جلوه‌گر می‌شود و آن «ولایت امام و پیوهای عالم اسلام» است.»

در واقع اصحاب شریعت را می‌توان کسانی دانست که صاحب قدرت بوده و به وسیله آن قدرت می‌توانند تسلط بر امور مادی و معنوی داشته باشند. گرچه در تعبیر غربی از قدرت نظام بر خاسته از قدرت فردی را بدون ایجاد تمایز نسبت به منشأ قدرت به عنوان نظام استبدادی و حکمرانی مطلق در نظر می‌گیرد اما در تعاریف اسلامی «امام» یا «صاحب شریعت» گرچه صاحب قدرت فردی است اما تمسک و اتصال این قدرت با منبع قدرت لایزال الهی، سایر اوصاف الهی از جمله دادگری را نیز برای حاکم ممکن و متصور می‌سازد. شاید این مفهوم بیش از تعبیر مدرن از علوم سیاسی با همان مفهومی قربان داشته باشد که افلاطون چنین شخصی را «هدر عالم» می‌خواند.

محدودسازی قدرت برای چنین فردی به رغم اندیشه غربی نه مطلوب است و نه متصور چرا که قدرت ابزاری جز برای عدالت برای فرد شایسته نیست. به عنوان مثال اگر پیامبر اکرم دارای قدرت نمی‌بود، نمی‌توانست جزیرالعرب وحشی و فراری از حق و عدالت و آلوده به فساد و خودمجبوری را رام سازد و اگر اقتدار نمی‌داشت، نمی‌توانست به سران کشورهای آن روز نامه بنویسد و آنها را به اسلام دعوت کند.

دیدگاه



حسین کجویان در برنامه شوکران:

مواجهه با مشکلات سنگین خاصیت انقلاب‌های تمدنی است

برزیل و...

وی اظهار داشت: بعضی از خستگی اجتماعی سخن می‌گویند. در جامعه ایران یکباره مسئله غواص‌ها پیش می‌آید. چنین فضاهایی که در جامعه ایران دائم تکرار می‌شود یا مثلاً شهید حججی پیش می‌آید؛ اینها مبین خستگی است؟ همین چند وقت پیش که شورش‌هایی در دی‌ماه ۹۶ اتفاق افتاد، این را چه کسی جمع کرد؟

کجویان در واکنش به این سخن فضلی‌نژاد که «جمع‌کردن شورش یا حل مسئله متفاوت است» گفت: شورش را که قرار نیست حل بکنی، شورش را باید جمع بکنی. مشکلاتی وجود دارد که منشأ شورش شده، آنها بحث دیگری است و باید حل‌شان کرد. شورش را اول باید جمع کرد، بعد سراغ حل آن مسائل و مشکلات رفت. اگر سراغ حلش نرفتند، ایراد از دولت است که درست عمل نمی‌کند. این دولت شش سال است که مملکت را فلج کرده و روی هوا نگه داشته است و اگر این مشکلات را می‌گوییم، با یک تحلیل می‌گوییم، ما نمی‌توانیم با انتخاب مردم معارضه کنیم.

کجویان در پاسخ به این پرسش که کی قرار است دولت تراز انقلاب ظهور پیدا کند و مردم طعم شعارهای انقلاب را بچشند؟ گفت: دولت‌هایی که آمدند دولت تراز نبودند، اما به این معنا نیست که هیچ نسبتی هم با انقلاب اسلامی نداشتند. ما یک کاری کردیم، هم ابهام داریم. درست است که ما بر اساس اسلام داریم عمل می‌کنیم ولی اصول اسلام و چارچوب‌هایش برایمان مشخص است.

این دانش‌آموخته حوزه و دانشگاه گفت: ما بارهای عهده و کثیر و سنگینی را همزمان برداشته‌ایم. همزمان تحول در نظام آموزشی را داشته‌باشید، تحول در علم را، تحول در فرهنگ را، یعنی همه‌جا بخواهید تحول ایجاد کنید و همزمان؟ مگر ما مقدر آدم داریم که شما همزمان بخواهید این حرکت‌های متعدد را با هم جلو ببرید.

این جامعه‌شناس ادامه داد: نفس وجود بارهای عهده و مشکلات عینی یا مشکلات نظری مبین هیچ چیز نیست. وقتی دارد یک اتفاق می‌افتد – مثل یک انقلاب تمدنی – به دلیل بدیع بودنش و نیز فراهم نبودن خیلی‌سازهای ابزارها و امکانات، به دلیل مواجهه‌های تازه‌ای که دارد، ممکن است اشکال‌های زیادی در آن ظاهر شود؛ اشکالات نظری، عینی و عملی.

کجویان در پاسخ به این پرسش که انقلاب کی قرار است شکل کاملش را پیدا کند؟ گفت: مگر تحولات اجتماعی همه‌چیز دست ماست که شما بگویید کی؟ آن کاری که ما می‌توانیم بکنیم این است که تلاش کنیم و سازماندهی کنیم. در مقام نظر و در مقام عمل. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران افزود: نفس بعضی تغییرات یا شعارهای مثلاً ملی‌گرایانه یا قوم‌گرایانه آیا دلیل بر این است که ما داریم تبدیل به ایرانستان می‌شویم (یعنی همان طرحی که امریکایی‌ها دارند اجرا می‌کنند)؟ دلیل و علامت و نشانه‌ها و ادله‌اش وجود ندارد. یا مثلاً در مورد آنچه به آن اختلالات کارکردی می‌گویند، اگر ارزش پول ایران پایین آمد، یعنی اختلالات کارکردی؟ در همسایگی ما، ترک‌ها چندین بار ارزش پول‌شان از اینکه هست، صدها برابر پایین‌تر آمده. مکزیک، سازوکار قانون اساسی عمل می‌کنیم، اگر لازم شد، می‌گیریم، نشد نمی‌گیریم.

کجویان اظهار داشت: ما یک قانون اساسی داریم که در آن گفته شده رژیم قابل تغییر نیست؛ آنجا گفته که مذهب کشور قابل تغییر نیست. حکومت این کشور قابل تغییر نیست. تمام شد. ما مبنای عمل‌مان آن است. قانون اساسی این کشور مبنای عمل ماست. یعنی آن چیزی که مبنای توافق و زندگی ماست، آن چیزی که ما را کنار هم نگه داشته این قانون است و با این قانون زندگی کردیم تا اینجا آمدیم. مبنای عمل ماست. حالا یک کسی می‌خواهد از این مینا بیرون بیرون، خب می‌شود خصم سیستم، خصم جامعه، آن باید راه خودش را تعیین کند. مسیر خودش را برود.



نفس وجود مشکلات، مبین

هیچ چیز نیست. وقتی دارد یک اتفاق اساسی و بزرگ می‌افتد – مثل یک انقلاب تمدنی – به دلیل بدیع بودنش و نیز فراهم نبودن خیلی ابزارها و امکانات، به دلیل مواجهه‌های تازه‌ای که دارد، ممکن است اشکال‌های زیادی در آن ظاهر شود؛ اشکالات نظری، عینی و عملی